

بحث در شرایط تطهیر اسلام بود. هفت شرط را ذکر کردیم.

شرط هشتم: شهادت باید نزد حاکم باشد

شرط هفتم عبارت بود از این که بعد از شهادت باید حاکم حکم کند و مجرد شهادتین موجب اسلام نمی شود که بررسی شد و نتیجه این شد که به حسب ادله آن شرط ناتمام است. اما این شرط می گوید لازم نیست حاکم حکم کند اما باید نزد حاکم باشد. مانند طلاق که باید نزد شهود باشد یا نکاح که مستحب است نزد شهود باشد یا به حسب بعض اقوال بینه در جایی حجت است که نزد حاکم اقامه شود.

برای این شرط قائلی پیدا نکردیم اما برای اثبات اشتراط تنها یک راه وجود دارد و آن این است که بگوییم دلیلی نداریم که اطلاق داشته باشد و بتواند مطهریت شهادتین به صورت مطلق را اثبات کند. فلذا قهرا شک می کنیم که آیا این کافر با گفتن شهادتین نزد غیر حاکم مسلمان می شود یا نه استصحاب بقاء کفر یا استصحاب عدم دخول در اسلام جاری می کنیم. مقتضای استصحاب این است که اگر شرط مراعات نشود جزم به دخول در اسلام و طهارت پیدا نمی شود.

فلذا مقتضای استصحاب اگر چه فتوای به اشتراط نیست زیرا مثبت می شود اما عملاً همان نتیجه را دارد. یعنی اگر نزد حاکم نباشد نمی توانیم او را مسلمان بدانیم اما با این حال نمیتوانیم به شارع نسبت دهیم که چنین شرطی قرار داده است.

تمسک به استصحاب در صورتی درست است که دلیل لفظی بر اطلاق یا بر خصوص نداشته باشیم اما اگر دلیل داشته باشیم نوبت استصحاب نمی رسد علاوه بر اینکه استصحاب در شبهات حکمیه است که نزد بعضی مانند محقق خویی و محقق خوانساری و بعض اساتید دام ظلّه جاری نیست اگر چه ما جریان آن را تقویت کردیم.

ادله قول به عدم اشتراط

قائل به عدم اشتراط به دو یا سه دلیل می تواند تمسک کند.

دلیل اول: روایات دال بر پذیرش اسلام بدون حضور حاکم

بعض روایاتی که در خصوص مواردی است که شهادت نزد حاکم نبوده است و معصوم علیه السلام دخول در اسلام را پذیرفته است. فلذا دلیل بر عدم اشتراط است. و دلالت روایات بواسطه اطلاق نیست که نیاز به مقدمات حکمت داشته باشد بلکه درخصوص

فرض حکم به اسلم شده است.

مانند روایت ذیل آیه 94 سوره نساء در کتاب بحار الانوار جلد 65 صفحه 234:

«نزلت لما رجع رسول الله من غزوة خيبر و بعث أسامة بن زيد في خيل إلى بعض اليهود في ناحية فدك ليدعوهم إلى الإسلام و كان رجل من اليهود يقال له مرداس بن نهيك الفدكي في بعض القرى فلما أحس بخيل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم جمع ماله و أهله و صار في ناحية الجبل فأقبل يقول أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فمر به أسامة بن زيد فطعنه فقتله فلما رجع إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أخبره بذلك فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قتلت رجلاً شهد أن لا إله إلا الله قال قتلت [1] رجلاً شهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله. فانكر الرسول ذلك فقال يا رسول الله فقال يا رسول الله إنما قالها تعوداً من القتل فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و قد قال المسلمون كلهم ذلك فقال رسول الله افلا شفقت عن قلبه لا ما قال بلسانه قبلت و لا ما كان في نفسه علمت [2] فحلف أسامة بعد ذلك أن لا يقتل أحداً قال أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فتخلف عن أمير المؤمنين عليه السلام في حروبه.»

این متن از مختصر تفسیر علی بن ابراهیم از ابن عتائق است. اخیراً مختصر تفسیر علی بن ابراهیم که نوشته ابن عتائق است چاپ شده است. مؤلف کتاب در قرن هشتم زندگی می کرده است و این مهم است که این کتاب در دست ابن عتائق بوده و آن را تلخیص کرده است. این کتاب برای رفع برخی از ابهامات در این تفسیر نافع است.

در خود تفسیر علی بن ابراهیم این گونه آمده:

«قتلت رجلاً شهد أن لا إله إلا الله و أنى رسول الله فقال يا رسول الله إنما قال تعوداً من القتل»

تقریب استدلال این است که در اینجا مفروض این است که این یهودی بدون حضور حاکم و نزد خودش شهادتین را می گفته است. اما وقتی اسامه او را می کشد حضرت اعتراض می کنند که چرا یک انسان مسلمان را کشتی. پس در فرضی که نه نزد حاکم بوده است و نه حاکم به آن حکم کرده است معصوم علیه السلام اسلامش را قبول کرده است پس دلیل بر عدم اشتراط می شود.

باقی می ماند سند این روایت. قبلاً عرض کردیم که این اخبار جزمی علی بن ابراهیم است.

در مورد این تفسیر دو مطلب گفته می شود:

یکی این که کل مطالب و روایات موجود در این تفسیر مربوط به امام صادق علیه السلام چه تصریح به آن بکند و چه نکند. مگر این که خلافتش را تصریح کند. این نظر درست نیست ولو این که از فیض کاشانی در تفسیر صافی استفاده می شود که قائل به این مطلب است.

اما مطلب دوم این است که علی بن ابراهیم در عصری می زیسته که اخبارش محتمل الحس و الحدس است مانند شیخ مفید و بلکه ایشان اقدم از شیخ مفید است و نزدیک به

عصر امام است پس ممکن است این روایت به واسطه سند معنعن متصل ثقه به دستش رسیده باشد و این در حجت این روایت کافی است.

اما تنها نکته ای که هست بررسی لازم دارد زیرا این تفسیر ملفق از چند تفسیر است و همه مطالب از علی بن ابراهیم نیست. بعضی می گویند شخصی 15 تفسیر را با هم تلفیق کرده است که الان با نام تفسیر علی بن ابراهیم در دست ماست در صورتی که بخشی از آن علی بن ابراهیم است و منتشر در تمام کتاب است. فلذاست که گاهی می گوید رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم. باید دقت شود که آیا این مضمونی که مستند ماست جزء جاهایی است که حتما از علی بن ابراهیم است یا این که مرحوم مجلسی که می گوید قال علی بن ابراهیم به دلیل وجود این مطلب در این کتاب است نه این که دقت روی این مسئله داشته باشد. که این اشتباه برای مرحوم خویی هم به وجود آمده است که فرموده همه افراد تفسیر علی بن ابراهیم است ثقه هستند به این دلیل که ایشان در دیباجه روانش را توثیق کرده است در حالی که همه افراد در کتاب موجود از رواة علی بن ابراهیم نیستند.

مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در الذریعه شاید اولین کسی باشد که به این مطلب تنبیه فرموده است و باعث توجه بزرگان دیگر شده است. نسخه های قدیمی مثل عتائقی و مانند آن برای تمیز این خصوصیات و بعض مشکلات دیگر نافع است.

دلیل دوم: اطلاقات روایات من شهد الشهادتین

اطلاقات روایاتی که دلالت دارد بر این که هر کسی شهادتین بگوید مسلمان است و له ما للمسلمین و علیه ما علی المسلمین که روایات فراوانی است و قبلا خواندیم و بعدا هم شاید به مناسبت دیگر برخی را تکرار می کنیم. این روایات اطلاق دارد چه شهادتین نزد حاکم باشد و چه نباشد. مقیدی برای این روایات نداریم جز بعض روایات که باید بیان کنیم.

مناقشه: وجود روایات مقید

روایت اول: روایت عیاشی

روایت عیاشی در ص 283 که در شرط قبل بیان شد.

«شی، تفسیر العیاشی عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ الْمُؤْمِنَ لَهُ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَوَارِيثِ وَالْقَصَابَا وَالْأَحْكَامِ حَتَّى يَكُونَ لِلْمُؤْمِنِ أَكْثَرُ مِمَّا يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ فِي الْمَوَارِيثِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ قَالَ لَا هُمَا يَجْرِيَانِ فِي ذَلِكَ مَجْرَى وَاحِدٍ إِذَا حَكَمَ الْإِمَامُ عَلَيْهِمَا وَ لَكِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلًا عَلَى الْمُسْلِمِ فِي أَعْمَالِهِمَا وَ مَا يَتَقَرَّبَانِ بِهِ إِلَى اللَّهِ ... الحديث.»

حضرت یجریان مجری واحدا را بر حکم الامام معلق فرمودند. و اگر بخواهد امام حکم کند باید نزد امام باشد و الا چگونه امام حکم کند پس روایت به دو چیز تقیید می کند یکی نزد امام بودن و دیگری حکم امام.

جواب اول: عدم ملازمه میان لزوم حکم حاکم و حضور او هنگام شهادتین

اگر بپذیریم که امام باید حکم کند ملازمه ای بین حکم امام و نزد امام بودن نیست زیرا ممکن است مثل این که امام از طریق بینه به دست آورد که او شهادتین گفته و او حکم کند. بله باید به وجهی برای امام ثابت شود.

جواب دوم: عدم دلالت روایت بر اشتراط حکم حاکم

قبلا گفتیم روایت دلالت ندارد بر این که حکم امام لازم است زیرا محکوم به در روایت ذکر نشده است که ممکن است محکوم به همان قضاء باشد یعنی وقتی امام در میراث و قضاء حکم می کند فرقی بین مسلم و مؤمن نمی گذارد.

جواب سوم: اشکال سندی روایت

علاوه بر اشکال سندی که گفتیم سند نجاشی به حرمان برای ما روشن نیست.

روایت دوم: روایت ابو خدیجه

روایت دیگری که ممکن است بتوان برای تقیید تمسک کرد روایت در جلد 65 صفحه 281 حدیث 33 است.

«سن، المحاسن عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُوَيْرٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي جِئْتُكَ أَبَايُكَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَبَايُكَ عَلَى أَنْ تَقُولَ أَتَاكَ قَالَ تَعَمْ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَأْمُرُكَ بِقَتْلِ آبَائِكَمْ وَ لَكِنَّ الْآنَ عَلِمْتُ مِنْكَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَ أَنْكَ لَنْ تَنَجِدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لِيَجْهَ أَطِيعُوا آبَاءَكُمْ^[3] فِيمَا أَمَرُوكُمْ وَ لَا تُطِيعُوهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ.»

همین روایت در ص 291 از کتاب مشکاة الانوار به نقل از کتاب محاسن ذکر شده است.

«مَشْكَاةُ الْأَنْوَارِ، تَفْلًا مِنْ كِتَابِ الْمُحَاسِنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَى رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي جِئْتُكَ لِأَبَايُكَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى أَنْ تَقُولَ أَتَاكَ فَقَبِضَ الرَّجُلُ يَدَهُ وَ انْصَرَفَ ثُمَّ عَادَ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي جِئْتُكَ لِأَبَايُكَ عَلَى

الإِسْلَامَ فَقَالَ لَهُ أَنْ تَقُولَ أَبَاكَ قَالَ تَعَمَّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى بِتَقِيَّتِهِ فِي عَمَلِهِ وَ الْكَافِرَ يُرَى بِإِكْثَارِهِ فِي عَمَلِهِ قَوْ الَّذِي تَفْسِي يَدِيهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ فَأَعْتَبُوا إِنْكَارَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُتَأَفِّقِينَ بِأَعْمَالِهِمْ الْحَيَّةَ.»

ممکن است دو روایت در دو قضیه مختلف باشد.

وجه استدلال این است که اگر نزد حاکم بودن لازم نبود به چه علت نزد پیامبر می آمده اند و حضرت شرط و شروط می گذاشته اند. و این نشان می دهد که اگر کسی به تنهایی شهادت بدهد کافی نیست و باید نزد حاکم بیاید و مبیعه کند.

جواب: متفاوت بودن مبیعه و شهادتین

این روایت دلالت ندارد بر این که دخول در اسلام مشروط به مبیعه و نزد حاکم بودن است. بلکه مبیعه امری دیگر و ابراز وفاداری علاوه بر اسلام است. مسلمانها این مبیعه و اعلام وفاداری را انجام می داده اند برای تقویت پیامبر و ائمه علیهم السلام. و این یک وظیفه دیگری است. البته بهترین شکل اسلام آوردن این گونه است همین طور که الان هم اگر مسیحی بخواهد مسلمان بشود معمولا نزد عالمی می رود و اسلام می آورد تا رسمی بشود اما نه از این جهت که شرط باشد.

فلذا در تاریخ اسلام هم نداریم که حتما نزد حاکم می آمده اند در حالی که اگر این گونه بود لبان و ظهر.

علاوه بر این که در سند هم بعضی افراد هستند که حالشان برای ما مجهول است.

بنابراین اطلاقات ادله خالی از مقید می شود و اخذ به اطلاق آن می کنیم.

دلیل سوم: برائت

اگر بگوییم شک می کنیم که آیا در اسلام آوردن این جهت هم لازم است که نزد حاکم باشد یا نه؟ دلیلی بر این شرط وجود ندارد پس برائت جاری می کنیم.

اشکال: عدم جریان برائت در شک در محصل

قبلا گفتیم جریان برائت توقف دارد بر جریان برائت در شک در محصل. زیرا ما شک داریم که دخول در اسلام که مسبب است با این سبب -شهادتینی که نزد حاکم نباشد- حاصل می شود یا نه.

به عبارت دیگر قطعا اسلام خود شهادتین نیست بلکه شهادتین سبب دخول در اسلام

است. پس شک در این که شهادتین باید به چه نحوی باشد شک در سبب و محصل است و در باب شک در محصل معروف این است که مجرای براءت نیست بلکه مجرای احتیاط و اشتغال است.

جواب: جریان براءت در شک در محصل شرعی

بله اگر کسی مانند شهید صدر تفصیل دهد که در سبب عرفی جای اشتغال است اما در سبب شرعی جای براءت است می تواند براءت جاری کند. زیرا در مواردی که سببیت و مسببیت شرعی است. اگر چه در ظاهر امر بر روی مسبب رفته است اما در واقع بر روی سبب است. پس اگر چه شارع ادخلوا فی الاسلام فرموده است اما در حقیقت یعنی قولوا الشهادتین. وقتی امر بر روی سبب شد دوران امر بین اقل و اکثر می شود که آیا امر بر روی شهادتین رفته است یا شهادتین با قید اضافی یعنی نزد حاکم بودن. پس دوران بین اقل و اکثر می شود از اکثر براءت جاری می کنیم مانند مواردی که شک در تکلیف است.

بنابراین ایشان در مواردی که شک در سبب است اما مکلف به روشن است را بر می گرداند به این که در حقیقت مکلف به روشن نیست و مسبب مکلف به نیست بلکه مکلف به همان سبب است و چون حدود و ثغورش برای روشن نیست براءت جاری می کنیم.

اشکال: عدم تفاوت میان محصل عرفی و شرعی

در اصول این سخن ایشان را نپذیرفتیم و گفتیم در این موارد فرقی بین عرفی و شرعی نیست بنابراین در این موارد شک در محصل می شود. و اگر ما اطلاقات و دلیل خاص را نداشتیم می گفتیم باید این شرط مراعات شود اما با وجود آنها نیازی به براءت نداریم که در آن اشکال کنیم.

فتحصل: شرط هشتم لازم نیست.

[1]. خود اسامه گزارش می دهد که مردی که شهادت به لا اله الا الله و انک رسول الله می داد را کشتم.

[2]. حضرت علیه السلام فرمودند تو از قلبش که خبر نداشتی و آن چه به لسانش گفت را هم که قبول نکردی.

[3] یکی از ادله وجوب اطاعت والد همین روایت است. در مقابل بعضی که می گویند دلیل لفظی بر وجوب اطاعت ولد از والد نداریم.